



نامه‌ها و اظهار نظرها

سپهر نوشته خواستم خواهش کنم پس از خواندن یادداشت‌های سیاسی سی‌ام تیر ماه ۱۳۳۱ که پیوست همین نامه می‌باشد دستور فرمایند که هر گاه می‌شود همه آن یادداشتها را در ماهنامه چاپ کنند، و یادست کم‌همین یاد آوری را بی‌چاپ رسانند که هم میهنان گرامیمان نویسنده اعلامیه را بشناسند امید است با یاری آفریدگار توانا، و همدستی دانشمندان ارجمندی همچون آقای پارسا و کوششهای پاکدلانه خودتان بتوانید بیش از پیش در چاپ و پراکندن خاطرات فیروز گردیده و کاری کنید دست کم هر ماه دو شماره چاپ و پراکنده گردد، انشاء الله.

ابوالفضل آریازاده



آقای مدیر محترم
عقیده مرا در باب اعلامیه معروف مرحوم قوام السلطنه خواسته بودید که آیا بقلم خود او نگاشته شده یا بقول مرحوم دکتر ارسنجانی آقای مورخ الدوله بمنظور انتقام از قوام برشته تحریر در آورده‌اند. حقیقت این است که هر وقت در هیئت دولت نامه

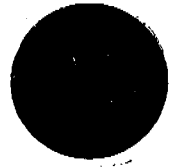
جناب آقای سیف‌الوحدیدنیا
مدیر ماهانه خاطرات وحید چون دانشمند ارجمند آقای پارسا تویسرکانی درص ۳۲ نیمه خرداد سال ۵۳ نوشته بودند: «دو نفر از نزدیکانش (عباس اسکندری و حسن ارسنجانی) اعلامیه پرطمطراق نوشتند و از رادیو پخش کردند که دشمنان را منکوب خواهیم کرد.»

با ارمغان یادداشت‌های سیاسی شادروان دکتر حسن ارسنجانی فرزند دلیر ایران که درص ۲۴ آن نوشته: «مورخ الدوله را دیدم که قلم خود نویس در دست دارد، و نوشته‌ای را می‌خواند.» و در صفحه ۲۷ نوشته: قوام السلطنه گفت یک چیزی خودم نوشتم... پرسیدم حالا آن اعلامیه کجاست؟ گفت گویا چاپ و منتشر هم شده.» در صفحه ۲۹ نوشته گفتم «این اعلامیه بسیار بد تنظیم شده است و بعقیده من توطئه‌ای در کار بوده و خواسته‌اند شما را زمین بزنند. اوقات قوام السلطنه تلخ شد. عباس اسکندری هم گفت اینطور مصلحت نبود.»

چون مهنامه خاطرات وحید گوشه‌های تاریک تاریخ کنونی ایران را روشن میگرداند و این یادداشتها میرساند که اعلامیه پر طمطراق قوام السلطنه را آقای مورخ الدوله

مهمی لازم میشد بزبان فارسی یا فرانسه نوشته شود قلم و دوات را می گذاشتند جلو دست آقای مورخ الدوله سپهر بطوری که یکرور مرحوم ملک الشعراء بهار از روی رقابت گفت ما هم می توانستیم فارسی بنویسیم . اعلامیه فوق الذکر را هم همان قسم که از قوام شنیدم خود شخصاً نوشته و برای مورخ الدوله خوانده وی بطور مزاح گفته است « کشتنیانرا سیاستی دیگر آمد » این مصراع مورد پسند قوام السلطنه واقع شده و آنرا در ضمن اعلامیه گنجانیده است

یکی از وزراء کابینه قوام



جناب آقای وحید نیامدیر اندیشمند مجله خاطرات

در شماره اخیر مجله ضمن انعکاس خاطرات استاد محترم جناب آقای علی اصغر حکمت که بسبب خدمات ارزنده فرهنگی و غیر فرهنگیش بکشور مورد احترام قاطبه اهالی بویژه فرهنگیان است ضمن وقایع مهم ۱۳۱۸ م بوطبواقع بروز و باء در سیستان اشارت شده بود که چون در آن موقع نگارنده در سمت فرماندهی گروه ژاندارمری سیستان اشتغال داشت و دستگاه انتظامی یکی از عوامل مؤثر در مبارزه با آن هپولای مریک بود بر چند نکته آن تذکراتی اصلاحی را ضروری دانستم:

- ۱- کانون و باء (هندوستان).
 - ۲- شیوع و باء در زاهدان.
 - ۳- تلفات روزانه و باء افزون از هزار نفر.
- استفاده از اطباء جوان.
این مقدمه ضروریست: که سیستان

بصورت دماغه پیشرفته ایست در خاک افغانستان که متجاوز از ده پاسگاه انتظامی نوادمرزی آنرا پوشش مینماید. با عطف توجه باینکه در کلیه سازمانهای دولتی اولین برک پرورنده وقایع مهمه در حیطه ژاندارمری را گزارش مامورین انتظامی تشکیل میدهد و خاتمه آنرا اعلام میدارد. بر اصلاح و تکمیل خاطرات استاد اشعار میدارد

۱- کانون و باء افغانستان بود نه هندوستان

و سبب هلاکت اشاعه و باء در سیستان این شد که شخصی آلوده بوباء بمنظور دیداری از بستگان خود از مرز گذشت و بقریه قاسم آباد بخش میانکنگی وارد و با فوتش موجب اشاعه و باء در آن قریه گردید. نتیجه اولین گزارش پاسگاه انتظامی را که حاکی بر شیوع قوی و اسهال در آن قریه و تلفاتی چند بود به اداره بهداری زابل منعکس که با اعزام اکیپی بمحل چون بروز و شیوع و باء را در آن قریه مسلم اعلام نمودند، مراتب بمرکز گزارش گردید.

۲- با توجهی که نسبت بدین واقعه میذول شد و اوامر و دستورات سریع وا کیدی که از مرکز میرسید، و محاصره و قطع ارتباط سیستان با دیگر نقاط بویژه قریه قاسم آباد با قراء همجوار وسیله پادگان سرباز و افسران و درجه داران چنانباش و مراقبتهای شدیدی که معمول گردید، و باء از مطلقه سیستان بدیگر نقاط سرایت ننمود و زاهدان مرکز استان بلوچستان و سیستان در امان ماند .

۳- محاصره قراء آلوده و اعزام اکیبهای پی در پی بهداشتی از مرکز و ارسال دارو بقدر کافی و تلقیح عمومی ضد و باء موجب گردید که از اشاعه و تلفات و باء کاسته گردد تا جائیکه من بخاطر دارم کل تلفات و باء در آن منطقه از سیصد نفر تجاوز نکرد.

۴- استاد به استفاده از اطباء جوان
 فرود اشاره فرموده بود که بایستی توضیح
 دهد که اکثر اطباء اعزامی دانشجویان
 نشکده طب بودند که با استفاده از تعطیلات
 بستانی داوطلبانه برای نجات هم
 بهمان خود بدان کانون روك و نیستی شتافته
 شدند، که یکبار امروز و آن زمان امکان را
 داشت که از آن سحنه پر جوش و خروش فیلمی
 تهیه میشد تا گردانندگان و خدمتگذاران
 امروز مشاهده میکردند که ویرانه ایران
 امروز با چه تلاش و از خود گذشتگی و
 دلاکاری سروصورتی یافت و تسلیم آنان گردید.
 اصفهان - ۱۸/۱۲/۵۳ رضاقلی حکمی



یا مضمی بر خاطرات کرمان و بلوچستان
 دیوان بیگی
 چون گذر کردیم از بالا و پست
 هم زبستی هم ز بالا ایمنیم
 مشهور است وقتی عارف پا کباخته
 علاج را خواستند که بدار بکشند ، نخست
 مردم را گرد آوردند تا او را سنگباران
 کنند.
 بدان دلیل که کسیکه دعوی انالحق

دارد در مقام عجز و لایه بر خواهد آمد . چون
 تیرشان به هدف اصابت نکرد ، مأمورینی
 چند بدنبال شبلی روانه ساختند .

شبلی که برای امثال امر پبای چوبه
 دار حاضر شده بود هر چه کرد دلش نیامد که
 بیارهد استان سنگی پرتاب نماید و ناگزیر
 شاخ گلی بسویش افکند . ناگهان جماعت
 دیدند که حلاج سر به گریبان غم فرو برده
 و زار می گریه و می سراید : « خار گل
 شبلی است که تن را دهد آزار . »

جناب آقای دیوان بیگی اگر پس از
 عمری سکوت در برابر مردمانی سودجو که
 از فضائل انسانی جز اینکه مثل لاشخور پیکر
 رفتگان مردم را طعمه خود سازند سرمایه
 دیگری ندارند این سکوت را امروز در
 هم میشکنم حتماً بدین منظور نیست که
 میخواهم از رویه‌ای که پشه کرده‌ام عدول
 بنمایم . هرگز ! هرگز !

منتهی در مورد جناب شما همان داستان
 اشکهای حلاج است که از دل سر چشمه گرفته
 وزیر بارنهان عقل نمیرود تا که این نیز نهم
 بر سر غه‌های دگر .

برای مجله گرامی خاطرات باید
 خاطره نویسی کرد و ضعفهای بشری حکم
 میکند که همه قدرتها و خوبیها را به خود
 نسبت داده و دیگران را پرتوی از خود
 بشمریم .

ولی برای من که هیچیک از مقامات
 را طی نکرده‌ام و همه حیرتم که دهقان ز
 چه روی کشت ما را ناگزیر هر چه
 بنویسم باید مستند به اسناد و مدارک
 باشد .

آنچه در اینجا نقل میشود یا از مذاکرات
 جلسات علنی مجلس شورای ملی استنساخ
 گردیده و یا دست چینی است از تلگرافاتی

که بین دولت‌های وقت و حکمران کرمان و بلوچستان ردوبدل شده و سردار معظم آنها را عیناً با شماره در دفتر دیگری بخط خود نقل کرده‌اند.

در این روزگاران که عرصه هستی آمده‌ها، از پیوند و بستگی درمعنای مطلوب خالی است اگر از نوشی که کام جان را شیرین سازد شکر گذاری نشود کفران نعمت است.

امانیشانها! چنین مرقوم رفته است برای اینکه سردار تصور رنجشی نکنند دعوت رفتن به کرمان را پذیرفتم - با خجالت گفت با مرآت هم افق نیست و بزور و کلاه کرمان مجبور شده است او را بمعاونت معرفی نماید.

شادروانان مرآت ورشید یا سمی با پدرم از دوانی بس قدیم دوست و محشور بوده و همچنانکه با آن خط زیبا مرآت به والی وقت مینویسد:

«غرض گر آشنائیهای جان است چه غم گرسد بیابان درمیان است سردار معظم نیز در تلگرافی که بدولت کرده نظر بر قفائی چون مرآت داشته است «متن تلگراف برای افتتاح مجلس باید تهران باشم ولی تا اسباب و وسائل مسافرت خود را تهیه و اشخاصی را که به اطمینان من آمده‌اند و مجاناً بدولت خدمت میکنند جمع آوری کنم چند روزی طول خواهد کشید.»

پس در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا جناب شما واقعاً برای اینکه تیمور تاش خجالت زده نماند مثل توریستی به کرمان و جنوب رفته و خواستید از این رهگذر منتهی بر حکمران بگذارید؟

۱۲ دلسو تنگوزئیل ۱۳۰۲ وزارت

جليله جنك - عين تلگراف واصله از دیوان بیگی که او را با نماینده‌های امیر لشکر به بمپور فرستاده بودم تقدیم میگردد - وارد بمپور شده ، پیشنهادات دولت را به دوست محمد خان کردیم، خودش روی خوش نشان میداد ولی قرارداد را منوط سر کرده‌های عدیده بلوچستان می‌نماید.

آنها را سیادل دعوت کرده نتیجه اقدامات ثانیاً بعرض خواهد رسید ۲۷ جدی .

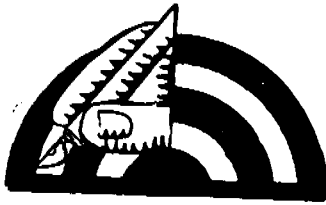
جواب دادم سعی کنید زودتر نتیجه مثبتی از مذاکرات حاصل شود ، و دوست محمدخان را در صورت قبول پیشنهادات دولت مطمئن به مراحم حضرت اشرف رئیس الوزراء بنمایند.

دوست محمدخان بلوچ تلگرافی مبنی بر اظهار اطاعت مخابره کرد . در تهران سالها مرفه الحال سربرد . روزهای سلام با لباس مشکی شرفیاب میشد از طرف نظمیة محمدعلیخان مراقب او بود تا اینکه دردی ماه ۱۳۰۸ بعنوان تشرف به حضرت عبدالعظیم محمد علیخان را کشته و فرار کرد ، روزنامه اطلاعات ستون چهل سال قبل .

به بینیم سردار معظم خود در جلسه علنی مجلس هنگام مطرح بودن اعتبارنامه امیر احتشام در باره میهمان خوانده یا نا خوانده چه میگویند :

«دبند همیشه بفکر حکام محلی بوده‌ام و این نکته را همیشه در نظر داشتم که حتی الامکان برای رفاه و آسایش مردم و حفظ بیطرفی خوب است حکام محلی در جایی نباشند . بر طبق همین منطق و فلسفه آقای دیوان بیگی را حاکم بم کردم . بم قصبه‌ای است که هفت هشت هزار نفر جمعیت

دارد ولی جایی ندارد که بشود دارالحکومه کرد.



والی تبعیدی :

مرقوم رفته است و اگر چه این مأموریت به قصد تبعید او از مرکز صورت گرفت ، و در جای دیگر خواستند با تصدی یک شغل مهم دور از مرکز مشغول باشد ، چون وزیر جنگ در کارهای کشوری هم دخالت مستقیم میکردند تا بعد زمام کلیه امور را بدست گیرند ، و آنگاه چنین استنتاج میفرمایند :

« سردار معظم پیشاپیش بدون تشریفات معموله محبوبه اش تاتیانا و پیشخدمت محترمش باباخان را بدون خبر بایک اتومبیل فردو راننده روسی همراه برد ،

وزارت جنگ مورخه ۲۵ سنبله شماره ۲۹۹۴ امیر لشکر جنوب ، نظر به حفظ انتظامات راهها و حدود کرمان ، و مناسبات صمیمانه و مراتب ودادیه که بین من و آقای سردار معظم والی محترم کرمان برقرار است ،

اولا امر میدهم که به رئیس قشون کرمان قدغن دارید تا ورود حضرت معظم له در انتظامات آنجا و راهها اقدام و مراقبت کامل نموده از هر جهت مرتب و منظم باشد وزیر جنگ و فرمانده کل قوا

نمونه دیگری از مسافرت محرمانه والی کرمان .

داول عقرب ۱۳۰۱ حضرت اشرف آقای وزیر جنگ البته عریضه که از بین راه از اصفهان عرض کردم تا بحال رسیده

بنابراین آقای دیوان بیگی وارد می میشوند و در باغ جعفری معلق به آقای سردار مجلل منزل میکنند. بر رئیس الوزرای وقت سردار مجلل تلگراف کرد و در مقابل شکایت او به من تلگراف شد که من امر بدهم منزل سردار مجلل را تخلیه کنند . دیوان بیگی جواب داد :

من جا ندارم من حاکم محل هستم نمیتوانم بروم در کوچه منزل بکنم . دیدم حرف صحیحی است به مسئولیت خودم گفتم در باغ سردار مجلل منزل کند زیرا من مسئول حفظ حیثیت مأمور هستم - تا اینکه رئیس الوزراء وقت و رئیس الوزراء حالیه امر صریح بمن دادند که منزل را باید تخلیه کنند .

مأمور من هم گفتم من دیگر اینجانمی مانم و خودش استعفا داد و اینکه آقای میرزا شهاب فرمودند که دیوان بیگی در اثر شکایات اهالی بم منقل گردید بهیچوجه مقرون به صحت نیست ، حتی پس از احضار دیوان بیگی عده ای از اهالی به تلگرافخانه ریخته و تقاضای ابقا او را کردند . تلگرافاتش هم موجود است .

« مذاکرات مجلس دوره پنجم - »

است. اینست که راهها رضایت بخش نیست
خاصه خط یزد و کرمان. الساعه گزارش
رسید که کنسول انگلیس مأمور یزد را دزدها
لخت کردند.

چند روز قبل هم در راه کرمان با
یک کالسکه و مسافرینش همین معامله را
کرده اند.

راه عبور و مرور قوافل بین انار و
مهدی آباد گذرگاهای شمس بکلی مسدود
شده ...

دستجات قشونی در مواقع استمداد
کمک می کنند ولی اغلب وقتی میرسند که
کار از کار گذشته است. البته حضرت اشرف
راضی نخواهند شد که اداره مربوطه به
خودتان نامنظم باشد.

اگر عده امنیه بقدر کفایت باشد که
میتوان آنها را مسئول امنیت طرق و شوارع
ساخت مفید خواهد بود والا با وضع حاضر
که شاهد وقوع سرعت هستند پول مافی میدهید
و مردم هم امنیت عبور و مرور ندارند سردار
معظم تلگرافی دیگر از حکومت نظامی تهران
به شماره ۲۹۹ خطاب به مأمورین انظهران
الی کرمان جناب مستطاب اجل آقای سردار
معظم ایالت محترم کرمان عازم سفر ایالتی
هستند لازم است مراقبت کامل داشته و کلیه
وسائل تسهیل ایشانرا در همه جا کاملاً فراهم
سازید امیر لشکر محمود ظاهراً انصاری
است. (ناخوانا)

پس لابد حکمرانان دیگر از تهران
تا مقر حکومت خردش عصر قاجار به بابوق
و کرنا زنبور کچی طی طریق می نمودند که
تیمورتاش با وجود این دستورات محرمانه
و بی سر و صدا دست باباخان را گرفته و
رفته اند.

از ایهام و اشارات در فوق اینطور
دستگیر می شود که به سبب بی مرحمتی
حضرت اشرف آقای وزیر جنک فرمانده
کل قوا بدین سمت منصوب گردیده اند. یا
بقول نویسنده آن خاطرات « اگر چه به
قصد تبعید او از مرکز صورت گرفت.»

تلگراف شماره ۶۰۸۰ ایالت جلیله
کردان :

من همیشه حضرت تعالی را از بستگان
مخصوص خود می دانم راجع به تمایلات
اهالی نیز همانطوریکه دستور داده اید بسیار
بجاست. اگر ممکن بشود اوایل حمل سری
اینجا بزنید ولی اگر هم نتوانستید حرکت
فرمائید همانطور که تا بحال اقدام نموده اید
ادامه دهید وزیر جنک و فرمانده کل
قوا.

ایالت جلیله کرمان شماره ۳۷۸۵
قوام السلطنه بمناسبت کمیته ترویزم که تشکیل
داده بود توقیف شده است. به عقاید و اخلاق
اینجناب حضرت تعالی تا بحال آشنا شده اید.
کماکان سیاست خودتانرا تعقیب مینمائید
وزیر جنک و فرمانده کل قوا.

ایالت جلیله ۱۷ سرطان شماره ۳۲۴-
حضرت آقای شیخ مهدی خالصی بواسطه
فتوایی که راجع به تحریم انتخابات عراق
داده بودند از بین النهرین به حجاز تبعید
شده و در نتیجه این واقعه مولمه عموم آقایان
مراجع تقلید و علمای اعلام عتبات عالیات
را ترک ولی سفارت انگلیس می گوید که
آقایان آزادند و از روی تعرض مهاجرت
فرموده اند دولت ایران برای تجلیل آقایان
اقدامات لازمه را کرده است. و برای این
فضیه و جبران آن مشغول است و امیدوار
بحسن خاتمه هستم - خواستم مستحض بشوید
ریاست وزراء :

پس لابد در قاموس شما تبعید تفسیری دارد که دیگران از آن بی‌خبرند.
در زمان حکومت کرمان تیمورتاش سه نخست وزیر که عبارتند از قوام السلطنه، مرحوم مشیرالدوله پیرنیا و حضرت اشرف سردار سپه به نوبت مقصدی این مقام بودند.

اگر از وزیر جنگ و نخست وزیر بگذریم روابط آن دو رئیس الوزراء دیگر بعدی مسبوق به سابقه بوده است که تصور تبعید از ناحیه آنان بسیار مشکل است. شادروان احمد قوام در پایان مجلس دوم به جوانترین نماینده پارلمان پیشنهاد معاونت وزارت جنگ و حکومت کردند ولی پدرم امتناع ورزید زیرا پدر بزرگم بقازگی در گذشته و باید چندی به خراسان می‌رفتند. بطور قطع طمأنینه قوام السلطنه آنروز خیلی بمراتب بیش از وقتی بود که رئیس دولتی بودند که وزیر جنگ چون سلطان بی‌حقه همیشه امور را در دست داشتند.

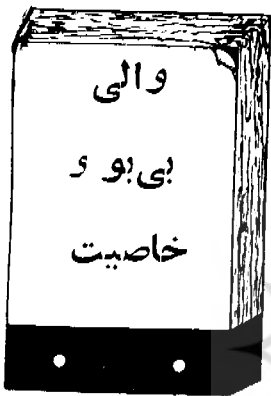
صرف نظر از اینکه سردار معظم نیز دیگر یکی از شخصیت‌های متنفذ و از سلسله جنابان بهارستان بود و قدرت و قریحه نطق و بیانش شهره شهر شده بود. البته منظورم همان شخصیتی نیست که چند نفر بقرض بی اطلاع در روزگار ما می‌خواهند بجامعه معرفی نمایند.

شادروان پیرنیا صرف نظر از همکاری نزدیک پارلمانی و علقه و مهری که فیما بین بود قبل از حکومت کرمان در کابینه قبلی خود ایشان را به سمت وزیر دادگستری تعیین فرموده بودند.

اگر باور ندارید چون این سبک نویسندگی را شاید بیشتر از ادامه مدارک به پسندید خطی چند از خانم شرافت سپهر

بمادرم نقل می‌کنم «آنچه از ابتدای ارادت مندی ما خانواده آرزوی کشیدیم بحمداله امروز يك اندازه به مقصود رسیده انشاءاله روزیهم برسد که تبریک ریاست وزرائی عرض و به اسم قشنگ خانم رئیس الوزراء، حضرت تعلیه را خطاب کنم.

از قول بنده حضور مبارک حضرت آقای وزیر عدلیه عرض کنید که رئیس کابینه ناچار عرض می‌شود داستعاداریم بقلم مبارکشان حکم آن را به اسم لسان الملك سپهر صادر فرمایند».



می‌نویسد «در تهران شب و روزش آلافرنگ با محبوبه‌اش تاتیانا به عیش و نوش می‌گذشت، در زندگی محقر و ساده کرمان نیز خوشگذرانی بایکدیگر ادامه داشت... پیش از ظهرها دوسه ساعت برای پذیرائی های لازم وانجام امور اداری در دفتر حاضر می‌شد بنحو دلخواه زندگی می‌کرد حشرو نشر خصوصی باروسای ادارات واعیان شهر نداشت».

البته بقیه امور را بکف کفایت و لیاقت حاکم سابق قصبه بم یا نورریست کرمان سپرده بودند.

نقل از نطق سردار معظم در جلسه علنی مجلس شورای ملی دوره پنجم هنگام

دفاع از اعتبارنامه آقای امیر احتشام خطاب به مخالف یا آقای میرزا شهاب - «بیانات آقا حاکی از این بود که من برخلاف اکثریت حکام و ولایات که همه از بی نفوذی و بی قدرتی می نالند والی ای بودم متنفذ و مقتدر بطور قطع صحیح است و عرض نمی کنم در کرمان صاحب نفوذ نبودم ، بلکه تصدیق هم دارم و موقع را مغتنم می شمردم که از اعیان کرمان و رؤسای ادارات و رفقای دیگرم اظهار تشکر کنم کسه بطور قریب با اتفاق با حسن نظر و مساعدت کامل با من همکاری می کردند...

مقام منبع ریاست وزراء عظام شماره ۷۹۷۱ در تعقیب تلگرافات سابق خود به عرض میرسانم که وعده مساعدت حضرت اشرف در بستن سدی که پیشنهاد کرده بودم اسباب امیدواری همه مردم شده بود ولی نظر به اینکه انجام آن به تعویق افتاده و بازباید برف در کوهها و گرم شدن هوا اهالی کرمان نگران هستند...

با اطلاع به کثرت گرفتاری شخصیم یکنفر را مأمور نمایند که مراقبت وزارت مالیه را که مانع سرعت جریان همه کارهاست نموده حواله ساختن سد را صادر نمایند که خدای نخواستہ وضع مردم صورت بدی بخود نگیرد.

مخصوصاً که احتمال سیل دیگری و وارد شدن خسارات فوق العاده می رود ۲۷ حوت.

مقام منبع حضرت اشرف آقای وزیر جنک ۲۱ میزان ۱۳۰۲ شماره ۳۸۷۵ اینجا شایعاتی منجمله از مجرای روسها منتشر است که حضرت اشرف حسن نظر به سوسیالیستها پیدا فرموده اید و بعضی اشخاص توقیف شده اند.

انتشارات مز بود موجب پاره حر فهادر مقامات اینجا شده است...

ریاست محترم ارکان حرب کل قشون رمز شماره ۶۰۸۰ عده کثیری از بنده در زمینه تقاضای رژیم جمهوریست از مجلس شورای ملی کسب تکلیف کرده اند. جواب دادم اهالی در اظهار نظر و هر عقیده آزاد هستند مشروط بر اینکه اولاً انتظامات عمومی را محترم شمرده و در ثانی خوب است با وحدت نظر و اتحاد کار بکنند. از امروز می خواهند متینگها و مجالسی برای این کار تشکیل بدهند.

مقام محترم ریاست وزراء عظام ۱۵ حمل شماره ۱۵۹

خدا را شکر می کنم که چنان بدرستی و بی طمعگی خدمت کرده و در طی مدت توقفم به قسمی با صداقت و بیطرفی رفتار کرده ام که بحمداله و المنه تمام اهالی کرمان می توانند شهادت بدهند...

مطابق اطلاعات واصله رفعت الدوله و حاج میرزا مرتضی بابنده مشغول مخالفت شده اند.

علت مخالفت رفعت الدوله اینست که محشم الملك برادرزاده رفعت الدوله را که نایب الحکومه جیرفت بود و با ولی محمد دزد بلوچ هم قسم شده بود با مشورت اداره قشونی و مالیه معزول و حاکم بیطرفی با دادن هشتصد تومان از جیب خودم برای مخارج حرکتش روانه جیرفت کردم برخلاف میل آنها که قشون را تیول خود می دانستند امنیت برقرار و آبرو و حیثیت دولت محفوظ مانده است.

بسواسطه انفصال محشم الملك غیر از قطع شدن ماهی یکصد هزار تومان وعه و ائد حکومتی ...

اما دلیل مخالفت حاج میرزا مرتضی برای اینست که مشارالیه می خواست موقوفات را که در زمان سردار اسعد ازاو گرفته بودند بر خلاف حق از او پس گرفته و به او بدهم .

چون گمان می کنم دولت علیه بنده را برای تحصیل رضایت یکی دو نفر بلکه عموم کرمانیان و حفظ امنیت و آسایش مردم فرستاده است طبق وظایف محوله عمل کرده و می کنم .

مهذا استدعا دارم مطلب را تعقیب و علت مخالفت آنها را تحقیق نمایند که فردا اسباب حرف نشود.

انتخابات کرمان

و نظر حکومت مرکزی نسبت به آقای دیوان بیگی

در زمان کابینه مرحوم مشیرالدوله پیرنیا نخست وزیر و وزیر کشور انتخابات دوره پنجم قانونگذاری آغاز و در زمان ریاست وزرایی حضرت اشرف سردار سپه پایان یافت .

مطالعین با مورخ خوب می دانند که برای حکمرانان ایالت یا استانها این مطلب حاوی چه درسهایی بود

۴ میزان شماره ۴۹۶ - ایالت جلیله شکایت متحصنین تلگرافخانه بم اتصالی رسد بهترین طریقی که برای رفع شکایات مردم و عدم تعطیل انتخابات بنظر می رسد اینست که حضرت مستطاب عالی زودتر به بم تشریف بپسید زیرا که با حضور خودتان در آنجا سردار مجلل و دیوان بیگی دیگر منشاء اثری نخواهند بود و حتی مقضی است تا خاتمه انتخابات آنها را از مداخله بهر قسمی هست منع بفرمائید ریاست وزراء

مقام منبع ریاست وزراء شماره ۳۵ - ۹۰
دوروز است در بم هستم...

دیشب خبر رسید که چند نفر از رفقای رفیعی در کرمان از مسافرت بنده استفاده کرده دور تلگرافخانه متحصن شده اند... احتمال می دهم که مربوط به انتخابات بم باشد که خواسته اند از یک طرف توقف بنده را در اینجا غیرممکن کرده و غائله بم را ختم نشده بگذارند .

و از طرفی با مخالفین در اینجا هم صدا بشوند . در صورتیکه قانونا کرمانی حق مداخله در انتخابات بم ندارد ولی معنا در هر دو نقطه سلسله و سلسله جنبان یکی است .

(از اینجا رمز) تصور می کنم حصول رضامندی تمام دستجات غیرممکن باشد زیرا که منجمله متحصنین تجدید انتخابات تمام شده را می خواهند برضایت یک طرف باعث تجدید شکایت طرف دیگر خواهد شد .

نقل از بیانات سردار معظم در جلسه مجلس در پاسخ مخالفت آقای میرزا شهاب نماینده رفسنجان با اعتبارنامه امیر احتشام از بم ...

چه کسانی آنها را ترغیب می کردند؟ وقتی دیوان بیگی را احضار کردم عده ای از رفقای آقا میرزا شهاب آمدند تقاضا کردند درخواست نمودند سردار مجلل را حاکم بم بکنم بنده اگر ابراه داشتم... بهر حال سردار مجلل بر حسب تقاضای آقای میرزا شهاب و دموکراتهای کرمان بحکومت منصوب شد. علت باطنی آن بود.

که آقای مهدی رئیس بلد را ندید کرده بودند و برای این کار یک نفر مأور فرستادند به بم به اسم رفیعی. یک دفعه خبر دار شدند که رفیعی

برای خودش کار میکند و جارو و جنجال و غوغا شروع شد. آنوقت تکلیف بنده که مسئول نظارت انتخابات بهم بودم چه بود؟ علت اینکه به يك دسته اهمیت بدهم و يك دسته دیگر اهمیت ندهم چیست؟ من صحیحترین انتخابات را آن انتخاباتی میدانم که سر و صدا داشته باشد. چرا؟ برای اینکه هر دو دسته آزاد هستند و آزادانه شکایت میکنند. بالاخره این شکایات دلیل سقم انتخابات نیست و بالعکس دلیل آزادی آن می باشد

در کرمان نیز مثل سایر جاها مردم آزاد بودند این میخواست آنرا انتخاب کند و آندیکری معکوسش. متنفذین محل اشخاص را که به خیال خودشان بهتر میدانستند انتخاب کردند. آقا را از رفسنجان، امیر احتشام را از بهم- هر جایی يك سردار مجلل دارد. زرنند و رفسنجان هم نصرت اله مالک دارد- تغییر اسم فرقی نمیکند. مقصد اصلی قانون انتخابات است که ازدوره دوم مجلس تغییر آن مطرح نظر بوده و تاکنون عملی نشده است. اگر اعمال نفوذ نصرت الملك نبود آیا ممکن بود که آقا وکیل شوند.

ایالت جلیله کرمان شماره ۵۳۳۶ تعقیب شماره ۴۸۸۴ حسب الامر مقرر نمایند در انتخاب شیخ اسداله محلاتی از بلوچستان نهایت مساعدت را مرعی داشته و اگر شخص دیگری اکثریت آراء را حائز است طوری بفرمایند که میل حضرت اشرف اجرا شود. متصدی ارکان حرب کل قشون عبدالرضا ریاست محترم ارکان حزب ۵۳۶۶ اقدامات بعمل خواهد آمد ولی مدت زیادی وقت لازم است تا قاصد به بلوچستان برسد. مخصوصا که منتخب حالیه از هر حیث محلطمینان و پشتیبانی مردم میباشد ۲۱ حوت!! بدین طریق جناب آقای دیوان بیگی رهسپار مجلس

میگردند.

میگذرم از آنچه بصورت مستندات در این مقال رفت و باز میگردم به سطوری که محرك اصلی این گفتار است و بمثابة شاخ گل شبلی است که در دامان جانم خلیده است «بقیه اوقات» را با محبوه خود تاتیانا که خانمی جذاب و تربیت شده روسیه بود و شوهر دیگر داشت!! (با علامت تعجب) خوش میگذرانند.

جناب آقای دیوان بیگی چنانکه میدانید من دست پرورده پدری هستم که از او بلند نظری و گذشت از منافع خویش را آموخته ام- اما حقگذاری نسبت بدیگران را هم بعنوان يك پدیده دیگر در ذات خود می شناسم که این نیز از همان تعالیم است.

اگر در انتهای این مقال یاد آورده شوم نیشهای نوك خامه شما را که درباره تاتیانا خانم مادر خواهرانم که با غلامت تعجب و ریشخندی یاد کرده اید بخاطر اینست که خود را ملزم میدانم از نام دو خواهر عزیز دور از وطن دفاع نمایم بسبب آنکه مرحوم تاتیانا خانم همسر شرعی پدر من بود و از او در دخترمانده است که گرچه دور از این سرزمین هستند حالیا نام نيك و آبرومندی کشور و با کار شرافتمندانه در جوامع مرفعی سرشناس و نان آور خود هستند از جناب شما شکست خوریم حرمت و ناموس رفتگان انتظار نمیرفت!

کار منم به سابقه تربیت خانوادگی پانهادن در حریم دیگران نیست. و الا داستان شمارا با میرزا حسین خان منشور و سرگذشت دردناک روشنك از آن سبب که روانشناسان معتقدند که هر چه بر بشری میگذرد عکس العمل حوادثی است که در دوران کودکی و دوران جوانی بر او گذشته است میتوانستیم نقطه عطفی بشناسم برای بازگشت به گذشته ها.

اما رنج سنگین بی مهری دوست در
قبال بسیار محبتها که یاد آنرا همیشه با خود
دارم سهلتر از آنست که غبار کدورت آئینه
گذشته‌ها را مکدر سازد

و به بانك چنگ بگوئيم آن حكايتهها
كه از نفهتن آن ديگ سينه نير و جوش

اير انداخت نيمه و ر تاش



توضیح و تصدیق

در شماره ۲۶ مجله شریقه وحید
(صفحات ۱۹-۲۰-۲۱-۲۲) خاطراتی از
دانشمند محترم جناب آقای حاج آقا احسام-
الدین دولت‌آبادی نماینده ادوار سابق مجلس
شورای ملی و شهردار اسبق تهران تحت
عنوان :

«سیاست و تلاش»

بنظر رسید که با قلم شیوای خودشان
حقایقی را بر رشته تحریر درآورده و نام
اینجناب را در موضوع ملاقات دکتر مصدق!
با سفیر کبیر انگلیس مرقوم داشته بودند که
گرچه مطلب کاملاً درست و صحیح است لکن
جریان امر باین نحو بود که ذیلاً از نظر
خوانندگان گرامی میگذرد:

درین جا ناچارم برای حقیقت‌مطلب
یاد آورشم که جناب آقای سردار فاخر حکمت
علاوه بر ریاست مجلس شورای ملی سمت
ابوت بهمگی کارمندان مجلس داشتند و مرشد
و راهنمای تمام کارمندان مجلس بودند، چه

مرد با حسن نیتی و چه بزرگوار و بزرگ
منشی، خداوند سلامتش بدارد که سالهای
دراز با عزت و شوکت قرین بوده باشد.

هیچ از یاد نمیبرم روزی این جانب
را احضار و فرمودند دکتر مصدق در مجلس
متحصن و توهم ما مور پذیرائی او هستی- پس از
استفسار از موضوع معلوم شد که جریاناتی
پیش آمده و خواهد آمد و نطفه‌ای بسیار شوم
در حال تکوین است که بعدها معلوم شد چه
نقشه‌هایی خطرناک برای این مرزوبوم کشیده
شده است.

نگارنده چون اغلب با دسته بندیها
و دسیسه‌هایی که در جریان سیاست آنروزها
از داخل و خارج مجلس بمنصه ظهور و بروز
می‌رسید آگاه می‌شدم فکرمی کردم که ممکن
است احترام ساحت مقدس مجلس و نمایندگان
آن مورد تجاوز قرار گیرد ازین جهت نهایت
مسراقت و مواظبت را بعمل می‌آوردم که
میادای خدای نا کرده گرفتاریهایی پیش آید
که جبران آن میسر نگردد، لکن شد
آنچه که نباید بشود!

بلی در تمام مدت تحصن، من بیچاره
شب و روز ناچار از معاشرت و مواظبت او
بودم تا آنکه يك روز پس از صرف غذا اظهار
داشت:

فردا سفیر انگلیس برای ملاقات من
بمجلس می‌آید و باید ترتیب این دیدار
طوری باشد که کسی متوجه آن نگردد.

در جواب اظهار داشتیم که فردا جلسه
علنی مجلس است و بهیچ وجه مخفی نگاهداشتن
این ملاقات میسر نیست.

بمجرد ایسن گفتار بر آشفته شد و
مراهم که قریب یکماه شب و روز با او محشور
(وایکاش نمیبودم) نوکر اجنبی و جیره‌خوار
اقلیت خوانند و اظهار داشت تو را ما مورد کرده‌اند

که مرا بکشی و ازین پیری (۱)

البته در مقابل آنهمه ریا و سالوس و اعجاز در درگ خواب بدست آوردن مردم ساده لوح و از همه جا بی خبر از جانب او چاره ای جز سکوت نبود و در بعضی مواقع که میخواستیم توضیحی در اطراف دستوراتش بدهیم فوراً همان حربه نوکر خارجی را که بهر کس که با سیاست او مخالف بود نثارش میکرد بکار میبرد، دم فرومی بستیم و دنبال کار خود میرفتیم.

حاشیه رفتن مقصودم تأیید نظریه جناب آقای دولت آبادی بود و شرح ملاقات پیشوا! با سفیر کبیر انگلیس.

حالا برویم سر مطلب:

عمارتی که از راهرو آن سفیر انگلیس برای ملاقات او بمجلس آمد بنام عمارت هیئت رئیسه مجلس نامیده میشد که بعدها خراب و جزو باغ مجلس گردید.

این راهرو از باغ شمالی دری داشت که رفت و آمد از آن نمیشد و عرض آن

۱ - مزد مرا دادند - خود او و دارو دسته اش سعی بلیغ داشتند هر طور شده مرا بطرف خود بکشند چون مطلع شده بودند که نگارنده باطناً با هواداران مرحوم سپهبد زاهدی همکاری داشتم و هر چه بیشتر اصرار میکردند کمتر موفق میشدند (داستان آنهم شنیدنی است) و وعده های بسیار میدادند که توضیح آن درین جا لازم بنظر نمیرسد. عدم قبول دستورات آنها باعث گردید که مدت ها در روزنامه باختر امروز بن فحش و ناسزا بدهند و منم ایستادگی کردم تا بالاخره برای همین تمردها مرا از شغل برکنار و دیگری را که از خودشان و سرسپرده شان بود بجایم گماردند.

خیلی کم بود بطوریکه یکنفر بزحمت از آن عبور میکرد.

برای آمدن سفیر انگلیس نزد پیشوا! پیش خدمت خودش بنام شاهدین و چند نفر مستخدم مجلس از باغ شمالی (چون از در چاپخانه مجلس بر اثر فشار پیشوا ناچار شدیم او را بیاوریم) تا جلوی این راهرو گمارده شد و بالاخره سفیر مزبور بسر سرای شرقی وارد و بطرف اطاق مخصوص درممانند! او هدایت گردید و شاید متجاوز از یکساعت بدون حضور کسی نزد او ماند.

کسانیکه از عمارت هیئت رئیسه مجلس دیدن کرده و طرز ساختمان و ارتباط آن را بسر سرای طبقه دوم عمارت پارلمان مشاهده نموده اند میدانند که پس از گذشتن از این راهرو باریک و بجای گذاردن يك اطاق وارد سرسرای شرقی میشدند که در دو ضلع جنوب و شمال شرقی آن دودستگاه روشویی قرار داشت - بمجرد ورود سفیر انگلیس بسر سرا مرحوم جمال امامی (۱) از یکی از دست شویها خارج میشد و تا چشمهایش بسفیر انگلیس افتاد با همان لهجه شیرین فارسی و ترکی بمن اظهار داشت تو هم با ما آشغال بازی میکنی!

حالا آن منظره را در جلوی چشم خودت آن مجسم فرمائید از یک طرف رنج معاشرت با پیشوا! و التهاب درونی از حرکات

۱ - اقلیت مجلس برهبری مرحوم جمال امامی از نظر مخالفت هائی که با پیشوا و بر نامه او مینمودند و از طرز حکومتش و ترکیب کابینه اش انتقاد میکردند از ترس چاقو کشان و عریبه جوین و اراذل و اوباش سرسپرده او در امان نبودند ناچار از تحصن در مجلس شده بودند.

و اطوارها و حرف‌ها و گریسماها و نقشه‌های
درونی او مرا چنان در فشار گذارده بود که
حدنداشت و از طرف دیگر توهم اقلیت که
مرا عذاب میداد .

مگر از جانب پیشوا! بمن مستمری
داده میشد که دنیا له روسیاست او باشم و مطیع
مانند سایرین؟
از تطمیع و تهدیدهای دست‌نشانده گانش
واهمه‌ای بخود راه‌ندادم و بالاخره نتوانستند
مرا بفریبند .

خداوند مرحوم جمال‌امامی را غریق
رحمت خود فرماید .

روزگار عجیب و وانفاسی بود، همه
دم فرو بسته بودند و رب سراساپاشان را گرفته
بود هیچکس سراغ کسی را نمیگرفت .

واصولات‌تصور آن را هم نمیکنند که روزی و
روزگاری نگارنده در سنگری بسیار خطرناک
و سوزنده از لحاظ و طیفه شاهدوستی و
وطن‌پرستی ایستادگی کردم که شاید خیلی
از اشخاص (باستثنای عده‌ای) جرأت‌ردشدن
از حواشی آنرا هم نداشتند .

منظورم از تحریر این چند سطر
این بود که جریان ملاقات سفیر انگلیس
را با پیشوا ۱ بنحویکه بوده است بیان نموده
باشم .

از حضور جناب آقای دولت آبادی
استاد محترم توقع دارم درین جریانات که
شاید بازم خاطرانی مرقوم خواهند داشت
نام ارادت‌مند را بمیان نیاورند و اجازه دهند
مخلص سربگریان خود فرو برده بتماشا
پردازد .

چه یکمده بدون اطلاع ویی خبر از
همه جا آلت دست میشوند و بمناد و دشمنی

با من میپردازند و حتی بکرات با تلفن مرا تهدید
نموده و مینمایند، غافل از اینکه این بید با این باد
ها بلرزه در نمیاید و اگر بنا بود از آنها رعبی در دل
داشته باشد در گیرا گیر همان جریانات سنگر
را (مانند بعضی‌ها) خالی میکرد و بدار دسته
پیشوا می‌پیوست و آنچه میخواست بدست
می‌آورد لکن حس شاهدوستی و میهن‌پرستی
اورا بر آن داشت که پشت‌پا بهمه وعده‌های
آنها بزند و متکی بخداوند و اعتماد بنفس
باشد .

و جز از قادر متعال از هیچکس نهراسد
و چون خود خدمت‌گذار شاه و شاه پرستم‌از
ارعاب و تهدیدات کسی جا خالی نمیکنم
و امید وارم همانطور که تا کنون در شاه‌پرستی
خود پایدار بودام این افتخار را از دست
نداده و برای بقای استقلال کشور عزیزم
شاهدوست و شاهپرست باقی بمانم .

در خاتمه از بسط متعال پوزش میطلبم
و از خوانندگان گرامی معذرت میخواهم .
لکن خواستم امر جناب آقای دولت-
آبادی را، که در مقاله خودشان مرقوم داشته
بودند .

«امیدوارم آقای اکباتانی رئیس بازرسی
وقت» «مجلس... الخ» اطاعت کرده باشم
تصدیه پرداختم .
مهدی اکباتانی
رئیس کل سابق بازرسی
مجلس شورای ملی

